

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

امام حسین علیه السلام از آغاز می‌دانستند به شهادت می‌رسند (۱)

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، علم به شهادت، ردّ کتاب شهید جاوید، انگیزه‌ی قیام، عصمت امام، دعوت و خیانت کوفیان، بیعت، مدینه، مکه، امر به معروف، نهی از منکر، حکومت اسلامی، علم الهی امام، بینش سیاسی، خبر شهادت امام از آغاز خلقت، حیات دوباره‌ی اسلام، نهضت اصلاح‌طلبی، دستگاه ترور، سخنرانی در منا.

بحثی را که امروز مطرح می‌کنم، در مجموعه‌ی درس‌هایی از مکتب عاشورا به‌صورت پراکنده بیان کرده‌ام؛ ولی اخیراً دیدم که دوباره این بحث کهنه دارد غبارروبی می‌شود. شبهه‌ای است که پاسخش گفته شده و کنار گذاشته شده بود؛ ولی دوباره دارند در بعضی از مجامع به‌اصطلاح روشنفکری دینی مطرح می‌کنند. در بعضی از کشورهای خارجی، از جمله انگلیس، جلساتی در همین دهه‌ی اوّل محرم تشکیل شده بود و همین بحث را در سخنرانی طرح کرده بودند. بحثی است که حدود چهل سال قبل مطرح شد و پاسخش داده شد و تمام شد؛ اما اینها دوباره مطرح کردند و چون دیدم این بحث مطرح شده، ولو عزیزان این جلسه نیازی به آن ندارند، ولی باید گفته شود. یکبار به‌طور خاص به‌عنوان پاسخ به این بحث مطالبی را مطرح می‌کنیم تا اگر عزیزان در جریان ارتباطات اجتماعی‌شان با چنین بحثی روبه‌رو شدند، پاسخ منظمی در ذهنشان داشته باشند. البته در سده‌های گذشته هم این بحث طرفدارانی داشته و مطرح می‌شده؛ اما در سده‌ی اخیر حدود چهل سال قبل کتابی به‌نام شهید جاوید

منتشر شد که یک روحانی نجف‌آبادی آن را نوشته بود و این نظریه را دوباره مطرح کرده بود که همان موقع سروصدای زیادی به پا شد و کتاب‌های متعددی در ردّ کتاب شهید جاوید نوشتند و پاسخ او را دادند. منتها علت اینکه الآن می‌خواهیم دوباره به آن بپردازیم این است که دوباره افرادی این بحث را از زیر خاک بیرون آوردند و دوباره زنده کردند. شبهه‌ای که مطرح شده این است که در ماجرای عاشورا، حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا این‌گونه نبود که می‌دانستند شهید می‌شوند. خیر، حضرت با نامه‌هایی که از مردم کوفه به ایشان رسیده بود، گمان کرده بودند مردم کوفه به‌راستی ایشان را حمایت می‌کنند و ایشان به کوفه می‌روند و حکومت مقتدری تشکیل می‌دهند و در موضع حاکمیت قرار می‌گیرند. امام نمی‌دانستند کشته می‌شوند. گمان می‌کردند پیروز می‌شوند و به حکومت می‌رسند. تعبیر خود نویسنده این است که اعتقاد به اینکه امام حسین علیه السلام می‌دانستند کشته می‌شوند و با علم به آن به کربلا رفتند، سبب می‌شود که نه‌تنها امام حسین علیه السلام از امامت عزل شوند و صلاحیت امامت را نداشته باشند، حتی به‌عنوان یک امام جماعت هم نشود به ایشان اقتدا کرد. چرا؟ چون این انسان با دست خودش، خود را به هلاکت انداخته است؛ در حالی که قرآن می‌فرماید: **لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^۱ خود را با دست خود به هلاکت نیندازید. اگر امام حسین علیه السلام می‌دانستند کشته می‌شوند و به کربلا رفته‌اند، با دست خودشان، خودشان را به هلاکت انداخته‌اند و این کار، خلاف شرع است و کسی که این کار خلاف شرع را مرتکب شود، نه‌تنها امام معصوم نیست؛ حتی امام عادل هم که بشود در نماز جماعت به ایشان اقتدا کرد، نیست و از عدالت خارج است! و چون یقیناً امام حسین علیه السلام، امام معصوم بوده‌اند، بنابراین لازمه‌ی عصمتشان این است که از شهادتشان بی‌خبر بوده باشند. حضرت به گمان اینکه مردم کوفه استقبال می‌کنند و ایشان به حکومت می‌رسند، رفتند؛ امّا

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

بعد از اینکه به کوفه رسیدند، مردم کوفه به ایشان خیانت و جفا کردند و بعد هم ایشان را به شهادت رساندند. این طرح مسأله است.

حالا می‌خواهم نکته‌هایی را راجع به همین موضوع بگویم؛ چون به مباحث متعددی مربوط می‌شود. آیا امام حسین علیه السلام می‌دانستند شهید می‌شوند یا نه؟ و اگر می‌دانستند، با علم به این قضیه شرعاً جایز بود بروند خودشان را به کشتن دهند و زن و بچه‌شان نیز به اسارت بیفتند؟

در مبحث امر به معروف و نهی از منکر به این بحث اشاره کرده‌ام که سه انگیزه به‌عنوان انگیزه‌های حرکت ابا عبدالله الحسین علیه السلام مطرح شده است. اولین چیزی که گروهی معتقدند این است که می‌گویند فشاری که حکومت یزید برای بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام آورد و امام حسین علیه السلام نمی‌خواستند با یزید بیعت کنند، سبب شد که از مدینه به مکه و از آنجا به عراق فرار کنند و بالاخره سپاهیان یزید ایشان را در کربلا گیر انداختند و کشتند. پس علت حرکت امام حسین علیه السلام فرار از بیعت با یزید بود و اگر حکومت یزید از ایشان تقاضای بیعت نکرده بود و ایشان را راحت گذاشته بود، ایشان کاری به کار دستگاه یزید نداشتند! ایشان مسجدشان را می‌رفتند؛ نمازشان را می‌خواندند؛ قرآنشان را می‌خواندند؛ ذکرشان را می‌گفتند؛ عبادتشان را می‌کردند و کاری به کار دستگاه یزیدی نداشتند. پس این یک انگیزه که گروهی طرفدار آن هستند.

گروه دوم معتقدند انگیزه‌ی حرکت امام حسین علیه السلام دعوت کوفیان بود. هزاران نفر از کوفه نامه‌های فراوانی به امام حسین علیه السلام نوشتند و از ایشان برای امامت و رهبری و حاکمیت و امارت و ولایت خودشان دعوت کردند. و چون مردم از امام حسین علیه السلام خواستند، حجّت بر ایشان تمام است و شرعاً وظیفه‌شان بود که دعوت آنان را لَبّیک گویند و به کوفه بروند. حال اینکه کوفیان جفا کردند، بحث علیحده‌ای است؛ ولی وقتی با اعلام حمایت مردم، حجّت بر امام معصوم تمام می‌شود، وظیفه‌ی امام این است که زمام امور را به دست گیرد. بر امام حسین علیه السلام هم حجّت تمام شده بود؛ چون مردم اعلام

پذیرش و آمادگی کردند؛ لذا باید می‌رفتند. پس دومین انگیزه‌ای که مطرح می‌کنند دعوت کوفیان و اتمام حجّت بر حضرت است. و لذا به این لحاظ حضرت از مدینه به مکه رفتند و از مکه نیز به قصد کوفه خارج شدند؛ ولی به کوفه نرسیدند و در کربلا به شهادت رسیدند.

سومین انگیزه‌ای که برای حرکت امام حسین علیه السلام مطرح است این است که خیر امام حسین علیه السلام انفعالی عمل نکردند که یا در برابر فشار حکومت منفعل باشند که بیعت کن، یا در برابر دعوت‌نامه‌های کوفیان منفعل باشند؛ بلکه امام فعال وارد میدان شدند و پیشگام بودند؛ دنباله‌رو یک پدیده نبودند. امام یک حرکت ابتدایی داشتند، نه انفعالی. امام وقتی حکومت فاسد یزید را می‌بینند، حکومتی که منکر وحی و خدا و دین است، حکومت ستمگر و جائز، حکومتی که حلال خدا را حرام می‌شمارد، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حقوق مردم را تضییع می‌کند، سمبل و اسطوره‌ی فسق و فجور و فساد و فحشاست و بی‌پرده و علنی، وحی و اسلام و دین خدا را انکار می‌کند، قیام در برابر این حکومت و بازگرداندن مسیر حکومت اسلامی به همان سیره‌ی جدّ بزرگوارشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام را تکلیف می‌دانند. این قیامی در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ جهادی در برابر یک حکومت طاغوتی و فاسد، برای مبارزه‌ی با او و از پا درآوردن اوست.

این سه انگیزه [برای قیام حضرت] مطرح است. اما آن چیزی که می‌شود با آن این سه انگیزه را محک زد و دید که کدام‌یک از اینها می‌تواند درست باشد، بررسی واقعیت‌های تاریخی است. آنها خیلی خوب نشان می‌دهند؛ چه وقایع، چه فرمایشات خود حضرت در جریان این وقایع، به روشنی نشان می‌دهد که ماجرا چیست و خیلی جای تعجب است که کسی مدعی اطلاعات دینی باشد و از این‌همه قرائن و علائمی که وجود دارد، انصراف پیشه کند و بگوید امام حسین علیه السلام فریب مردم کوفه را خوردند و خیال کردند به حکومت می‌رسند، ولی مردم کوفه به ایشان خیانت کردند. ایشان نمی‌دانستند کشته می‌شوند و اگر می‌دانستند، رفتنشان به این سفر خلاف شرع بود!

حال این دو نکته را بررسی کنیم. اینکه بگوییم امام حسین علیه السلام نمی دانست شهید می شود، باید بینیم با اعتقادات ما، به عنوان شیعه، قابل جمع است؟ به سه لحاظ این حرف، حرف بی پایه ای است. به لحاظ اول که رفیع ترین دلیل است، باوری است که راجع به امام داریم. امام یک بشر معمولی عادی نیست. امام کسی است که به تعبیری که از امام زمان علیه السلام داریم: **قُلُونَا أَوْعِيَةً لِمَشِيَةِ اللَّهِ**^۲ قلب های ما ظرف های مشیت الهی است؛ آنچه مشیت الهی است، در ظرف دل ما قرار می گیرد و جاری می شود. همین تعبیر را در زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام هم داریم. عزیزان به مفاتیح مراجعه کنند، در زیارت مطلقه ای اباعبدالله الحسین علیه السلام، اولین زیارت که به عنوان معتبرترین زیارت اباعبدالله علیه السلام نقل شده و علی رغم کوتاهی عباراتش، مطالب بسیار بلندی در آن وجود دارد، در آن زیارت تأکید شده که مشیت الهی بر اهل بیت علیهم السلام نازل می شود و از پیشگاه آنها در عالم جاری می شود؛ چه مشیت تکوینی، چه مشیت تشریحی؛ چه اراده ای تکوینی حق متعال، چه اراده ای تشریحی حق متعال. اگر کسی بفهمد امام یعنی چه، مگر می تواند تصور کند که امام از وقایع این عالم بی خبر باشد؟! این نشان می دهد که این فرد اصلاً امام شناسی ندارد و امام حسین علیه السلام را در حدّ شاید، امام محمد غزالی و امام فخر رازی تلقی کرده است. او نمی داند امام یعنی چه! نمی داند ولی اعظم خدا یعنی چه! بنابراین اولین مشکلی که این بحث دارد این است که اگر مدّعی باشیم امام حسین علیه السلام نمی دانستند به شهادت می رسند، اصلاً این ادّعا با تعریفی که راجع به امام داریم سازگار نیست و اصلاً با امام دانستن امام حسین علیه السلام قابل جمع نیست. نه تنها ائمه علیهم السلام حتی راجع به سلمان فارسی، که رضوان و رحمت الهی بر او باد، در جلسات

۲. طوسی، غیبت، ص ۲۴۷؛ راوندی، الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۴۵۹؛ اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۹۹ و مجلسی، بحار الانوار، ج

گذشته صحبت کردیم، و گفتیم خود ائمه علیهم السلام فرمودند: او علم اولین و آخرین در اختیارش بود!^۳ او که یک شیعه‌ی اهل بیت علیهم السلام است، علم بلایا و منایا، علم اولین و آخرین در اختیارش بود. این علوم یعنی چه؟ این راجع به یک شیعه‌ی اهل بیت علیهم السلام است. آن وقت بخواهیم تصور کنیم امام حسین علیه السلام اطلاع نداشتند چه پیش خواهد آمد! این چطور امام‌شناسی و چطور تشییعی است؟ بحث امام‌شناسی بحث مفصلی است که نمی‌خواهم وارد آن شوم. اما با بررسی یک به یک دلایل قرآنی و روایی و عقلی، نمی‌توان ذره‌ای احتمال داد که امام بی‌خبر باشد. امامی که خبرها از نزد او در عالم جاری می‌شود. او خزانه‌ی علم الهی است. مگر می‌شود خدا از چیزی بی‌خبر باشد؟ وجود او خزانه‌ی علم الهی است. بنابراین نکته‌ی اول اینکه اصلاً این حرف با تشییع نمی‌سازد؛ با تعریفی که شیعه راجع به مقامات باطنی ائمه علیهم السلام دارد، نمی‌سازد. انکار علم امام، مساوی است با انکار امامت و امام را در حدّ یک بشر معمولی عادی تنزل دادن، نه حتی در حدّ شیعیان برجسته‌ی اهل بیت علیهم السلام مثل سلمان؛ یعنی از آنها هم پایین‌تر آوردن. این یک نکته؛ اما اینکه امام خبر داشتند، آیا مانع از این می‌شود که به کربلا بروند؟ این را توضیح خواهم داد.

دلیل دوم بر اینکه یقیناً امام حسین علیه السلام خبر داشتند، احادیث فراوانی است که قبل از واقعه‌ی عاشورا به زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و به زبان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و امام مجتبی علیه السلام جاری

۳. تقفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۰۲: قَالُوا: فَحَدَّثَنَا عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، قَالَ علیه السلام: مَنْ لَكُمْ بِمَثَلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ وَ ذَلِكَ امْرُؤٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَذْرَكَ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ أَذْرَكَ الْعِلْمَ الْآخَرَ وَ قَرَأَ الْكِتَابَ الْأَوَّلَ وَ قَرَأَ الْكِتَابَ الْآخَرَ بَحْرًا لَا يُتْرَفُ. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۱ و صفار، محمدبن‌حسن، بصائرالدرجات، ج ۱، ص ۲۵: ... عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالَ: إِنَّ عِلْمَ الْعَالَمِ صَعْبٌ مُّسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيُّ مُرْسَلٍ أَوْ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، قَالَ علیه السلام وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ نَسَبُهُ إِلَيْنَا. طبری‌آملی‌کبیر، مسترشد، ص ۶۵۴، به نقل از محمدبن‌سعد، طبقات، ج ۴، ص ۸۵: سُئِلَ عَلِيُّ علیه السلام عَنْ سَلْمَانَ فَقَالَ: أُوتِيَ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخَرَ، لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَهُ، وَ ص ۶۵۵، به نقل از ذهبی، تاریخ‌الاسلام، ج ۲، ص ۵۱۵: وَ قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: سَلْمَانُ أَذْرَكَ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخَرَ، بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ، وَ هُوَ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ.

شد. احادیثی قدسی در رابطه با واقعه‌ی کربلا موجود است. از خود حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ که ماجرای کربلا را بعد از هبوطش به زمین [از جبرئیل شنید، تا بقیه‌ی انبیاء، همه این واقعه را می‌دانستند.] به موجب احادیث فراوانی که داریم، توبه‌ای که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد، **فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ**،^۴ و آنچه سبب پذیرفته شدن توبه‌ی او شد، اشکی بود که در مصیبت اباعبدالله‌الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ از چشمانش جاری شد و سبب شد تا خدای متعال از گناه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بگذرد. آن کلمات این بود: **يا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يا عَالِيُ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يا فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ، يا قَدِيمُ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ!**^۵ که وقتی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید: جبرائیل آن چهار اسمی را که اول شنیدم، وجودم سرشار از شرف و سرور شد، اما این پنجمی چه بود که همه‌ی وجودم را غم گرفت؟ بعد جبرائیل ماجرای کربلا را تعریف کرد. **يا آدَمُ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ!**^۶ روضه‌ی عطش امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ خواند. احادیث نقل می‌کنند که خبر کربلای اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَامُ، برای موسای کلیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و برای تک‌تک پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ گفته شد. بعد هم خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بارها مسأله‌ی شهادت اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ در کربلا را به زبان جاری کردند. این همه حدیث داریم. یعنی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ این حدیث‌ها را نشنیده بودند؟ خبر نداشتند؟! از همان لحظه‌ی تولد اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ، وقتی که قنداقه‌ی حضرت را دست پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دادند، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشک ریختند. حتی قبل از تولدشان و هنگامی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به دیدار دختر بزرگوارشان حضرت فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ رفتند، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عرضه داشتند: پدر جان نمی‌دانم ماجرای این بچه‌ای که در رحم من است، چیست؟ فقط می‌بینم گاهی اوقات می‌گوید: **أَنَا الْغَرِيبُ! أَنَا**

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷.

۵. سیدبن طاووس، لُهوف، ص ۱۳؛ جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۱۷۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵: **يا حَمِيدُ بِحَقِّ**

مُحَمَّدٍ يا عَالِيُ بِحَقِّ عَلِيٍّ يا فَاطِرُ الْأَرْضِ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْإِحْسَانِ.

۶. همان.

الْعُطْشَانُ!^۷ این گونه با من سخن می گوید! که بعد پیغمبر ﷺ توضیح دادند این فرزند تو چنین خواهد شد و ماجرای کربلا را بیان کردند. پیغمبر اکرم ﷺ بارها و بارها برای افراد مختلف ماجرای شهادت اباعبدالله ﷺ را بیان کردند. چقدر از امیرالمؤمنین ﷺ روایت داریم که ناظر بر شهادت امام حسین ﷺ در کربلاست. خاطرتان هست که در لحظه های آخر عمر شریف امام مجتبی ﷺ، وقتی اباعبدالله ﷺ آمدند کنار برادر که با زهر جفا جگرشان پاره پاره شده بود و تکه های جگر حضرت با خونابه ها از دهان حضرت خارج می شد، اباعبدالله ﷺ گریان شدند، عمامه از سر برداشتند، شروع کردند به گریستن و بیان کردند: بعد از این روغن به سر نمی مالم؛ عطر به خویش نمی زنم؛ ماتم زده کسی است که برادری همچون تو را از دست دهد.^۸ آنجا امام مجتبی ﷺ فرمودند: **لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!**^۹ حسین جان! همه ی اینها را که گفתי درست، ولی هیچ روزی روز شهادت تو نمی شود ای حسین! این همه حدیث داریم؛ یعنی امام حسین ﷺ این حرفها را نشنیده بود که بگوییم از شهادتش خبر نداشت. خیال می کرد می رود که سلطان شود! حاکم و فرمانروا شود! به مکت و مقام و

۷. بیضون، موسوعة كربلاء، ج ۱، ص ۲۰۷: **وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَقُولُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُمَاهُ أَنَا الْعُطْشَانُ، يَا أُمَاهُ أَنَا الْعُرْيَانُ، يَا أُمَاهُ أَنَا السَّخْفَانُ.** موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲۱، ص ۱۳۲۸ به نقل از ابن حمزه، الثاقب في المناقب: **وَقَدْ تَكَلَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَطْنِ الْأُمِّ، وَتَكَلَّمَ مِنْ قَبْلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَطْنِ أُمِّهَا.** راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۳ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲۱، ص ۱۳۳۰: **... فَلَمَّا صَارَتِ السَّنَةُ [مِنْ حَمَلِي] كُنْتُ لَا أَحْتَاجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ إِلَى مِصْبَاحٍ وَجَعَلْتُ أَسْمَعُ إِذَا خَلَوْتُ بِنَفْسِي فِي مُصَلَايَ التَّمِيحِ وَ التَّقْدِيسِ فِي بَاطِنِي (بَطْنِي).**

۸. ابن حبیون، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۰: **وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَضِعَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَحْدِهِ:**

أَذْهَنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَجَالِسِي
وَأَسْكُ مَعْفُورٍ وَأَنْتَ سَلِيبٌ
فَلَيْسَ خَرِيبٌ مَنْ أُصِيبَ بِمَالِهِ
وَلَكِنْ مَنْ وَارَى أَخَاهُ خَرِيبٌ

۹. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۲۵؛ موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲۳، ص ۱۰۶۰؛ صدوق، امالی، ص ۱۱۶ و ابن نماحلی، مفیر الاحزان،

مال و امکاناتی دست پیدا کند؛ ولی کوفیان خیانت کردند و ایشان را به شهادت رساندند؟ این چه حرف باطلی است؟! چگونه انسان می‌تواند ادعای آیت‌اللهی و عالم دینی بودن و امثال اینها کند و چنین سخن مفتضح و رسوایی را به زبان جاری کند؟ مگر این روایات یکی دوتاست که بشود آن را انکار کرد.

سومین دلیل، شواهد و قرائن فراوان عقلی و عملی است که به‌روشنی، قبل از رسیدن به کربلا، برای اباعبدالله علیه السلام مسلم می‌کرد که ماجرا، ماجرای شهادت است و ماجرای رسیدن به حکومت نیست. مگر امام حسین علیه السلام مردم کوفه را نمی‌شناختند؟ لذا وقتی بعضی از علاقه‌مندان به امام حسین علیه السلام مانند ابن عباس خدمت ایشان آمدند و خواستند حضرت را از رفتن به این سفر منصرف کنند، دلیل آوردند که آخر حسین جان شما که کوفیان را می‌شناسید، می‌دانید که اینها انسان‌های جفاکار و خیانت‌پیشه‌ای هستند. دیدید که با پدرتان امیرالمؤمنین علیه السلام چه کردند؛ دیدید با برادرتان امام مجتبی علیه السلام چه کردند. حضرت در پاسخ به ابن عباس فرمودند: همه‌ی این حرف‌هایی که تو می‌زنی درست است؛ از سر خیرخواهی هم می‌گویی. من هم درستی حرف‌های تو را تأیید می‌کنم. می‌دانم آنها به من خیانت خواهند کرد؛ اما هدف قیام من چیز دیگری است.^{۱۰} بارها و بارها این مسأله از طرف حضرت مطرح شد.

وقتی حضرت از مکه به سمت عراق حرکت می‌کردند، مقداری از راه که طی شده بود، فرزند ق که شاعری معروف و علاقه‌مند به اهل بیت علیهم السلام است، گویا با مادر بزرگ و همسر و بستگانش به حج آمده بود، حج را به‌جا آورده اما در مکه نمانده بود، بلافاصله حرکت کرده بود و لذا در نزدیکی‌های مکه به

۱۰. ابومخنف، وقعة الطف، صص ۱۵۰-۱۵۱؛ مقرر، مقتل، صص ۱۷۱-۱۷۰ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، صص ۴۰-۵۱.

حضرت اباعبدالله علیه السلام رسید^{۱۱}. حضرت از کوفه پرسیدند. چون فرزددق در کوفه زندگی می کرد و الآن هم داشت همراه خانواده اش به کوفه بازمی گشت. حضرت از کوفیان پرسیدند، فرزددق عرضه داشت: یا اباعبدالله! سران آنها را رشوه های کلان معاویه و یزید خرید و عوامشان را هم، جهالت هایشان فریفت. افراد بزدل و ترسو و نفهمی که توسط دستگاه بنی امیه استحمار شدند. ولذا به حضرت عرضه داشت که: **قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سِيُوفُهُمْ عَلَيْكَ**:^{۱۲} حسین جان! توده ی مردم، دل هایشان با توست و قلباً دوست دارند؛ اما شمشیر هایشان علیه تو آخته است. امام حسین علیه السلام ماجرا را می دانستند. یا در منزل ثعلبیه، باز دو نفر از کوفیان با حضرت ملاقات می کنند؛ ابن سلیم و مُذری.^{۱۳} آنها هم خبر می دهند که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به شهادت رسیدند؛ و می گویند که جنازه های این دو را در میان بازارهای کوفه می کشیدند.^{۱۴} حضرت می دانستند ماجرا چیست. در منزل شقوق نیز شخصی از اهالی کوفه به حضرت رسید؛ ماجرا را به حضرت گفت که در کوفه چه اتفاقی افتاده و مردم جمع شدند و دارند برای جنگیدن با شما لشکر می آریند.^{۱۵} طرّمّاح بن عدی هم با سه نفر دیگر [در عُدَیْب الیهجانات] به امام حسین علیه السلام رسیدند.^{۱۶} طرّمّاح از ارادتمندان و عاشقان امام حسین علیه السلام است؛ ولی توفیق شهادت پیدا نکرد. رفت که مثلاً زن و بچه اش را در کوفه بگذارد و برگردد، وقتی برگشت واقعه ی عاشورا دیگر اتفاق

۱۱. ترجمه تاریخ طبری، ص ۲۹۶۹.

۱۲. طبری آملی صغیر، دلائل الامامة، ص ۱۸۲ و نوادر المعجزات، ص ۲۴۲ و بحرانی، مدینه معجزات، ج ۳، ص ۴۵۱.

۱۳. عبدالله بن سلیم [سلیمان] و المنذر [المذری] بن المشمعل.

۱۴. مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۷۴؛ ابومخنف، وقعة الطف، صص ۱۶۴-۱۶۵ و حسینی حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۳۹.

۱۵. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۴ و مفرّم، مقتل، ص ۱۸۴: **وَ فِي الشُّقُوقِ رَأَى الْحُسَيْنُ علیه السلام رَجُلًا مُقْبِلًا مِنَ الْكُوفَةِ فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ؛ قَالَ علیه السلام إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.**

۱۶. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۴۹۰؛ ابن کثیر، البدایه والنّهایه، ج ۸، ص ۱۷۳ و ابومخنف، وقعة الطف، ص ۱۷۴: **قَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ علیه السلام : أَخْبِرُونِي خَيْرَ النَّاسِ وَرَاءَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُجْتَمِعٌ بُنْ عَبْدِ اللَّهِ ...: أَمَا أَشْرَافُ النَّاسِ فَقَدْ أُعْظِمَتْ رِشْوَتُهُمْ وَ مَلَيْتُ غَرَائِزَهُمْ، يُسْتَمَالُ وَدُهُمْ وَ يُسْتَخْلَصُ بِهِ نَصِيحَتُهُمْ، فَهُمْ أَلْبٌ وَاحِدٌ عَلَيْكَ! وَ أَمَا سَائِرُ النَّاسِ بَعْدُ فَإِنَّ أَفْئِدَتَهُمْ تَهْوِي إِلَيْكَ وَ سِيُوفُهُمْ غَدَاً مَشْهُورَةً عَلَيْكَ!**

افتاده بود. خب همه‌ی اینها آمدند و به امام حسین علیه السلام عرض کردند که ماجرا چیست. پس چطور می‌توانیم مدعی باشیم که امام حسین علیه السلام از اینکه در کوفه چه می‌گذرد و در آنجا چه اتفاقاتی می‌افتد، بی‌خبر بودند؟! یعنی یک انسان معمولی، علم غیب امام را هم نمی‌خواهد، حتی شنیدن احادیث پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا و امام مجتبی علیه السلام را هم نمی‌خواهد، یک انسان معمولی با این همه قرائن، گزارش‌های کسانی که از کوفه می‌آیند و به حضرت می‌دهند، خبر شهادت هانی و مسلم، نماینده‌ی ابوالفضل علیه السلام را به حضرت می‌دهند، اینکه مردم کوفه برای جنگیدن با شما سپاه می‌آورند، با آن پیشینه‌ای که حضرت در مورد جفاکاری و پیمان‌شکنی کوفیان نسبت به امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیه السلام سراغ دارند، انسان معمولی و عادی هم می‌تواند بفهمد که اینها کسانی نیستند که با اعلام حمایتشان بشود به حکومت و قدرت رسید. وقتی کسانی مثل ابن‌عبّاس می‌آیند و به حضرت عرض می‌کنند: آقا شما می‌روید آنجا، خونتان ریخته می‌شود؛ حضرت می‌فرمایند: می‌دانم! با علم به همه‌ی اینها می‌روم! بنابراین چه به لحاظ علم امامت که محال است بر حضرت پوشیده باشد که چه پیش خواهد آمد، چه به لحاظ سخنان پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا و امام مجتبی علیه السلام، چه به لحاظ گزارش‌هایی که مکرراً از کوفه به حضرت رسید و پیشینه‌ای که از جفاکاری کوفیان دارند، اصلاً قابل تصور نیست که حضرت گمان کنند می‌روند سلطان شوند؛ حاکم و ولی و فرمانروا شوند و به قدرت و آسایش برسند. اینها تصورات باطل و غلطی است.

اما ممکن است بگویند بسیار خب، اگر حضرت می‌دانستند قرار است کشته شوند، در آن صورت رفتنشان خلاف شرع بود، به هلاکت انداختن خویشان بود، ما در جواب اینها می‌گوییم: شما چقدر از حقیقت و آموزه‌های دین دورید! چه کسی گفته است که مرگ در راه خدا به هلاکت انداختن خویش

است؟! بله قرآن فرمود: **لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**:^{۱۷} با دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید. ولی چقدر باید انسان از فرهنگ دین و قرآن دور باشد که شهادت در راه دین را هلاکت تلقی کند! مگر قرآن نفرمود: **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ**:^{۱۸} مگر نفرمود: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ**:^{۱۹} آیا در فرهنگ قرآن، شهادت در راه خدا، به هلاکت انداختن خویش است که اگر امام حسین علیه السلام با علم به شهادت رسیدن، به سمت کوفه حرکت کرده باشند، از امامت که هیچ، از صلاحیت امام جماعت هم عزل می‌شوند؟! مگر خود شما، بالاخره به‌عنوان عالم دینی، به‌عنوان آخوند حوزه‌ی علمیه‌ی قم، به‌عنوان آیت‌الله، مگر خودتان زیارت امام حسین علیه السلام را می‌خوانید خطاب به اصحاب اباعبدالله علیه السلام نمی‌گویید: **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَافُوزَ مَعَكُمْ فَوْزًا عَظِيمًا**:^{۲۰} ای کاش من هم با شما بودم و به این فوز عظیمی که شما نائل شدید، نائل می‌شدم. روایت داریم اگر شیعه وقتی به یاد اباعبدالله علیه السلام و به یاد اصحاب اباعبدالله علیه السلام می‌افتد، همین جمله را بگوید، در اجر جهاد و شهادت اباعبدالله علیه السلام و یارانش شریک می‌شود. یعنی هر وقت یاد انسان بیفتد، از ته دل بگوید حسین جان! ای کاش من آنجا بودم! کاش با این بدن ناقابل خودم را سپر می‌کردم؛ نمی‌گذاشتم این سنگ‌ها و چوب‌ها و نیزه شکسته‌ها، این شمشیرها بر تن شما وارد شود! امام فرمودند: کسی که این عبارت را می‌گوید در اجر جهاد و شهادت شهدای کربلا شریک می‌شود.^{۲۱} **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَافُوزَ مَعَكُمْ فَوْزًا**

۱۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۱۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.

۱۹. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۲۰. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۲۱۳؛ صدوق، من‌لا‌یحضره‌القیه، ج ۲، ص ۵۹۷؛ سیدبن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۵۴۵ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت اول امام حسین علیه السلام و زیارت ششم و زیارت وارث (با اندکی اختلاف در عبارات).

۲۱. صدوق، امالی، ص ۱۳۰ و عیون‌اخبار‌الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۰: **يَا بَنَ سَيْبٍ! اِنْ سَرَكَ اَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ التَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا**.

عَظِيمًا. شهادت فوز عظیم است نه هلاکت! چقدر از فرهنگ دین دورید که شهادت در راه خدا را هلاکت می‌دانید؛ بعد می‌گویید اگر امام حسین علیه السلام می‌دانستند که به شهادت می‌رسند، خود را به هلاکت انداخته‌اند، پس عادل نیستند! معصوم که نیستند هیچ، عادل هم نیستند و اصلاً در نماز جماعت هم نمی‌شود به ایشان اقتدا کرد و صلاحیت امامت جماعت را هم ندارند!! این چقدر بی‌بهرگی و دوری از حقیقت آموزه‌های دینی است!

این به یک لحاظ؛ به لحاظ دیگر هم می‌گویند اساساً یکی از شروط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال اثر است؛ اینکه انسان احساس کند تأثیر می‌گذارد. ولی اگر انسان احساس کند خطر قابل‌اعتنایی متوجه من می‌شود، وجوب امر به معروف و نهی از منکر از گردنم برداشته می‌شود. اینکه احساس کنم اگر امر به معروف و نهی از منکر کنم، مالم به خطر می‌افتد، یا آبرویم، یا آزادیم به خطر می‌افتد و مرا به زندان می‌اندازند، یا جانم به خطر می‌افتد و مرا می‌کشند، اینجا تکلیف برداشته است. یکی از قیود وجوب امر به معروف و نهی از منکر این است که ضرر عمده‌ای متوجه انسان نشود؛ و چه ضرری بالاتر از کشته شدن؟ بنابراین اگر امام حسین علیه السلام بدانند که کشته می‌شوند، وجوب امر به معروف و نهی از منکر در برابر حکومت بی‌دین و جائر و فاسد یزید از دوششان برداشته است. در این شرایط امر به معروف نهی از منکر بر ایشان واجب نیست؛ چون شرط وجوب، یکی نبودن خطر عمده است و دیگری احتمال تأثیر.

در مبحث درس‌هایی از مکتب عاشورا، در قسمت امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که آن چیزی که داریم نسبت به آن امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهیم، تعیین می‌کند بهایی که پرداختنش منطقی است، چه چیز می‌تواند باشد. وقتی حقیقت دین، اصل دین در معرض نابودی است، آجان دادن کاملاً منطقی است. [وقتی حاکمی مثل یزید به اسم خلیفه‌ی مسلمین و خلیفه‌ی رسول‌الله، بر

اریکه‌ی سلطنت تکیه زده و بی‌پروا می‌گوید: **لَعِثَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ:**^{۲۲} بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند؛ یک بازی سیاسی بود؛ والا نه خبری از آسمان آمده بود، نه وحیی نازل شده بود و تمام آن از ریشه دروغ بود! اینجا تمامیت اسلام در تهدید است. اینجا با اینکه می‌خواهیم به یک مرد یا زن تذکر اخلاقی دهیم و بگوییم مثلاً بیشتر توجه کن، بیشتر مراعات کن، فرق می‌کند. اینجا تمامیت اسلام در تهدید است و جایی که تمامیت اسلام در تهدید است، جان باختن در راه خدا کاملاً موجه است. و در مورد احتمال اثر، باید بگوییم خیلی کوتاه‌بینی است؛ دین آمد به ما دید بلند بدهد؛ نگاه عمیق بدهد تا دورها را ببینیم. آمد به انسانی که توجهش تنها به دنیای مادی اسیر بود، آخرت‌نگری و عاقبت‌نگری دهد. گفت پشت این دنیا، چیز دیگر و دورتری هم هست. **بَلْ تُؤْتِرُونَ الْخَيْوَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى.**^{۲۳} اصلاً نگاه آخرت‌نگر یعنی یک نگاه دوراندیش، دور را دیدن، فقط تا جلوی دماغ خود را ندیدن. اصلاً دین آمد این کار را بکند. اینکه ما احتمال اثر را، اثر لحظه‌ای تصور کنیم، خیلی از تفکر دینی فاصله دارد. تفکر دینی می‌گوید: **الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ:**^{۲۴} در دنیا بذر بکار که در آخرت بدروی. آن وقت ما بگوییم امام حسین علیه السلام که رفتند و کشته شدند، پس کارشان اثر نکرد؛ حال که کارشان احتمال اثر نداشت، نباید می‌رفتند. در اینجا امر به معروف و نهی از منکر خلاف شرع است! کدام انسان صاحب عقل و حتی بی‌دینی است که بگوید حرکت امام حسین علیه السلام بی‌اثر بود و در طول تاریخ فایده‌ای نداشت؟! حرکت اباعبدالله علیه السلام خون غیرت و حماسه را در رگ‌های امت اسلامی جاری کرد. کاری که امام حسین علیه السلام کردند، نقاب فریب دستگاه حکومت اموی را از چهره‌اش انداخت.

۲۲. خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۶۵؛ سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۸۰؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۱۶۵؛ ابومخنف، وقعة‌الطف، ص

۲۶۸ و موسوعة‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۶، ص ۵۳۳.

۲۳. سوره‌ی اعلی، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲۴. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌اللتالی، ج ۱، ص ۲۶۷.

حرکت امام حسین علیه السلام بی اثر بود؟! آیا تا همین امروز آثار حرکت اباعبدالله علیه السلام را در جهان نمی بینیم؟ چقدر کوتاه فکری است که تصوّر کنیم کشته شدن امام حسین علیه السلام، یعنی امام حسین علیه السلام در اهدافشان ناکام ماندند. خیر، اتفاقاً کامیابی امام حسین علیه السلام در شهادتشان بود. این هدف جز از راه شهادت قابل تأمین نبود؛ آن هم شهادت حجت خدا؛ شهادت نوهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ شهادت کسی که پیغمبر ایشان را روی سینه شان می نشانده؛ شهادت کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان و برادرشان گفته بودند شما سرور جوانان بهشتید. فقط شهادت ایشان بود که می توانست چنین اثر ماندگاری در طول تاریخ بگذارد و اسلام را از نابودی مطلق حفظ کند. اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی کردند، جریان تاریخی از سقیفه تا حکومت یزید به نقطه ای رسیده بود که دیگر می توانست اسلام را برای همیشه نابود کند و اصلاً چیزی به نام اسلام نماند. اگر می گوییم سقیفه مسخ اسلام کرد، حکومت یزید می توانست محو اسلام کند. و آنچه جلوی آن را گرفت، خون سرخ اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاکبازشان بود؛ والاّ اصلاً اسمی از اسلام باقی نمی ماند. لذا این جمله ی معروف را گفته اند که: **الإسلامُ مُحَمَّدِيُّ الدُّوْثِ وَ حُسَيْنِيُّ البَقَاءِ**:^{۲۵} حدوث اسلام به دست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ اما بقای اسلام با خون سرخ اباعبدالله علیه السلام بود. اگر امروز چیزی به نام اسلام به دست ما رسیده است، به برکت اباعبدالله علیه السلام است. نه فقط شیعه، اهل سنت هم آنچه دارند رهین امام حسین علیه السلام است. چون اگر یزید مستقر می شد نه سنی می ماند نه شیعه؛ اصلاً نه قرآنی می ماند، نه اعتقاد به رسالت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله. حالا، کدام انسان عاقل فهمیده ای حتی بی اعتقاد به اسلام می تواند بگوید حرکت امام حسین علیه السلام بی اثر بود و اثر نکرد؟ و چون احتمال اثر شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر است، اصلاً این قیام واجب نبود و اگر امام حسین علیه السلام می دانستند که کشته می شوند، وجوب امر به معروف و

۲۵. از اقوال اهل معرفت.

نهی از منکر هم از گردنشان برداشته شده بود! این حرف کاملاً بی پایه است که بگوییم اگر می دانستند کشته می شوند، نباید می رفتند و خلاف شرع بود.

اگر همه‌ی روایات را هم زیر سؤال ببرند، بنده یک سؤال قرآنی مطرح می کنم. زمانی که خدای متعال در عالم رؤیا به پیامبر بزرگ اولوالعزم، ابراهیم خلیل علیه السلام، مأموریت داد که پسرش اسماعیل علیه السلام را در راه خدا سر ببرد و ذبح کند، آیا اسماعیل علیه السلام در برابر این امر تمکین کرد یا نه؟ وقتی ابراهیم علیه السلام گفت: **يا بُنَيَّ اِنِّي اَرَىٰ فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ**: پسر عزیزم من در عالم رؤیا دیدم که سر تو را می بُرم و ذبح می کنم، بین نظرت راجع به این چیست؟ اسماعیل علیه السلام به پدر عرض کرد: **يا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ**:^{۲۶} ای پدر آنچه را مأموریت یافتی عملی کن؛ ان شاء الله مرا هم از شکیبایان و صابران و ثابت قدمان خواهی یافت. اسماعیل علیه السلام می دانست سرش بریده می شود و کشته می شود یا نه؟ پس او هم خود را به هلاکت انداخت و خلاف شرع کرد! این واقعیت قرآنی را که به این صراحت آمده می توانید انکار کنید؟ خیلی کوتاه فکری است!

حال می خواهم مصادیقی را نقل کنم؛ منتها قبل از آن یک سری کلیات را بگویم. چون قصد دارند این شبهه را دوباره زنده کنند، بیان شواهد و قراین ضروری است.

آنچه بحث را با آن شروع کردیم این بود که اگر یزید برای بیعت گرفتن سراغ امام حسین علیه السلام نمی رفت، یقیناً امام حسین علیه السلام برای مبارزه با ظلم و فساد و بی دینی یزید، سراغ او می رفتند. اگر یزید دست از امام حسین علیه السلام برمی داشت، یقیناً امام حسین علیه السلام دست بردار یزید نبودند. گفتیم حرکت امام در رابطه با پدیده‌ی حکومت یزید، یک حرکت فعال است، نه یک حرکت منفعل که منتظر بمانند از او بیعت بخواهند. دو سال به مرگ معاویه مانده بود که امام حسین علیه السلام در سفر حجّی که مشرف شدند،

۲۶. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

در مینا دو کار بسیار بزرگ کردند. چون از همان موقع معاویه شروع کرده بود به زمینه‌سازی برای بیعت گرفتن برای یزید، به‌عنوان ولیعهد خودش. امام حسین علیه السلام یک تجمع از روشنفکران، صاحبان اندیشه، صاحبان قلم، صاحبان سخن، در مینا تشکیل دادند؛ آنان را در خیمه‌ی خودشان جمع کردند و یک سخنرانی عجیب ایراد فرمودند. سال‌های قبل آن سخنرانی را از تحف‌العقول برایتان خوانده و ترجمه کرده‌ام. حضرت در آن سخنرانی چنان به این روشنفکران می‌تازند؛ روشنفکران خودفروخته‌ی دنیاپرستی که با جیره و مواجی که از حکومت اموی و دستگاه ظلم معاویه می‌گیرند، دهان‌ها را بسته‌اند و وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و به ابزار توجیه حکومت ظالم و ستمگر اموی تبدیل شدند. و حضرت در همان سخنرانی نهضت خویش را اعلام می‌کنند. هنوز معاویه زنده است؛ اما امام در همان سخنرانی بیان می‌کنند که نهضتی را در پیش خواهیم گرفت که نهضت مبارزه برای رسیدن به قدرت و ثروت نیست. **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُنْظِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ.**^{۲۷} از نهضت سخن می‌گویند! از قیامی سخن می‌گویند که برای قدرت‌طلبی نیست؛ رقابت بر سر سلطنت و قدرت نیست. این قیام دنیاطلبی نیست که بخواهیم به قدرت برسیم و زراندوزی کنیم. هدف ما اقامه‌ی دین خداست. هدف ما اصلاح‌طلبی است؛ مبارزه‌ی با ظلم است؛ در امنیت قرار گرفتن مظلومان است؛ بر پا شدن حدود و احکام الهی است. با این اوصاف چگونه می‌توان گفت امام حسین علیه السلام منفعل بودند و بعد

۲۷. این عبارات با اندکی تفاوت هم از امیرالمؤمنین علیه السلام و هم از اباعبدالله علیه السلام نقل شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام: سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْخُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُنْظِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمَعْتَلَّةُ مِنْ خُدُودِكَ.** اباعبدالله علیه السلام: ابن‌شعبه‌حرانی، تحف‌العقول، ص ۲۳۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ مِنْ فَضُولِ الْخُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُنْظِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ نَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ.**

از اینکه یزید از امام بیعت خواست، ایشان تصمیم گرفتند این حرکت را انجام دهند. از دست استاندار مدینه فرار کردند؛ به مکه رفتند؛ آنجا هم دیدند نمی‌شود فرار کرد [ولذا به کوفه رفتند]. یا بگوییم نامه‌های کوفیان سبب حرکت حضرت شد. کدام نامه؟ هنوز دو سال به مرگ معاویه مانده که حضرت از نهضتشان سخن می‌گویند.

دومین گزارشی را که از سفر حجّ امام و سخنرانی ایشان در مِنا هست و در کتاب‌های متعدّدی نقل شده، برایتان می‌خوانم. امام حسین علیه السلام یاران و بستگانشان از بنی‌هاشم را و همه‌ی صحابه و چهره‌های شاخص تابعین را که در آن سال به حج مشرف بودند، در چادر و خیمه‌ای جمع کردند. بنا به نقل روایت، این جمعیت بیش از هزار نفر بودند. حضرت سخنانی برای آنان ایراد فرمودند که فرصت نیست کامل بخوانم. اگر عزیزان علاقه‌مند بودند، به *بحار الانوار* مرحوم مجلسی مراجعه کنند. حضرت آنجا به صحابه و تابعین و بنی‌هاشم که در خیمه جمع شدند، می‌فرمایند: **اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اَكْتُمُوا قَوْلِي:** حرف‌های مرا خوب گوش کنید و سخن مرا هم کتمان کنید و بیوشانید؛ نگذارید به گوش دستگاه حکومت برسد. **ثُمَّ ارْجِعُوا اِلَى اَمْصَارِكُمْ وَ قِبَائِلِكُمْ مِنْ اَمْنَتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ وَتَقْتُمْ بِهِ فَاَدْعُوهُمْ اِلَى مَا تَعْلَمُونَ:** بعد که حجّ تمام شد به شهر و قبیله‌های خودتان برگردید و به کسانی که امین می‌دانید و مورد اعتماد شما هستند و می‌دانید که خبر این نهضتی را که داریم برنامه‌ریزی می‌کنیم لو نمی‌دهند، برسانید. (دو سال قبل از مرگ معاویه!) **فَاِنِّي اَخَافُ اَنْ يَنْدِرَسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ:**^{۲۸} چرا که من اباعبدالله خوف این را

۲۸. موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۱۲۲؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۸۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۷ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶. با اندکی تفاوت در عبارت.

دارم که حق کلاً مندرس شود و دین خدا از بین برود. بعد فرمودند: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۲۹} و خدا نور خودش را تکمیل خواهد کرد؛ ولو کافران کراهت داشته باشند و نپسندند.

وقتی ماجرا این گونه است، دو سال قبل از مرگ معاویه این ماجرا رخ داده، چطور می توانیم بگوییم حرکت امام حسین علیه السلام یک حرکت انفعالی بود و بعد از اینکه یزید امام را توسط استاندار مدینه زیر فشار قرار داد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد، حضرت به فکر افتادند که حرکتی انجام دهند! می دانید که معاویه در زمان حیاتش به مدینه آمد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرد؛ حتی با امام حسین علیه السلام هم صحبت کرد؛ منتها بعد از مرگ معاویه، یزید خودش به فرماندار مدینه، ولید بن عتبه، نامه نوشت که از مردم خصوصاً از سه نفر بیعت بگیر؛ چهره های شاخصی که بودند؛ حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر.^{۳۰} عبدالله بن زبیر، پسر همان زبیری است که در جنگ جمل به روی امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر کشید و کشته شد؛ همان موجود مشؤومی که حضرت امیر علیه السلام درباره اش فرمودند: **مَا زَالَ الرَّبِيزُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ**:^{۳۱} زبیر همیشه از ما اهل بیت بود تا اینکه این پسر مشؤومش عبدالله او را از ما جدا کرد. عبدالله بن زبیر هم با یزید بیعت نکرد و ماجرای خاصی دارد. یکی هم عبدالله بن عمر است که پسر عمر است. یزید به طور خاص در نامه اش نوشت که خصوصاً بر حسین سخت بگیر؛ به هر طریقی شده یا از او بیعت بگیر یا او را بکش. وقتی ولید بن عتبه امام حسین علیه السلام را

۲۹. سوره ی صف، آیه ی ۸.

۳۰. ابومخنف، وقعة الطّف، ص ۷۵؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۴؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۶۲؛ ابن کثیر،

البدایه والنّهایه، ج ۸، ص ۱۴۶ و ابن اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۱۰.

۳۱. این روایت با عبارات مختلفی نقل شده است: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص

۳۴۷ و جوهری بصری، السقیفه وفدک، ص ۶۰: **مَا زَالَ الرَّبِيزُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ بَنُوهُ فَصَرَفُوهُ عَنَّا**. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۱۵: **مَا**

زَالَ الرَّبِيزُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى أَذْرَكَ فَرْخَهُ فَتَهَاةً عَن رَأْيِهِ؛ و اصول السّنة عشر، ص ۲۳: **مَا زَالَ الرَّبِيزُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ عَبْدَ اللَّهِ بَنُ**

الرَّبِيزِ.

دعوت کرد یا به تعبیری احضار کرد تا همین مطلب را به حضرت ابلاغ کند و بگوید باید بیعت کنید، مروان حکم استاندار قبلی مدینه و مشاور همین ولیدبن عتبه هم آنجا بود. وقتی امام حسین علیه السلام را احضار کردند، حضرت تعدادی از بنی هاشم را همراه خودشان برداشتند؛ چون می دانستند این احتمال وجود دارد که همان جا بخواهند ایشان را بکشند. ظاهراً همان موقع هم حضرت در مسجدالنبی بودند و عبدالله بن زبیر هم آنجا بود. وقتی این خبر آمد، حضرت فرمودند این طور که من می بینم طاغوت شام به درک واصل شده و اینها ما را احضار کردند که برای یزید از ما بیعت بگیرند. علی ای حال با حدود سی نفر به کاخ استانداری ولیدبن عتبه رفتند و به همراهانشان فرمودند: شما بیرون بمانید و اگر صدایم را بلند کردم، وارد شوید و لحظه ای هم درنگ نکنید. خب ولیدبن عتبه از حضرت بیعت خواست. حضرت پاسخ دادند: **أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبَطُ الرَّحْمَةِ، بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ**: ای امیر، ای ولیدبن عتبه! ما اهل بیت نبوتیم. ما معدن رسالتیم. ما محل آمد و شد ملائکه هستیم. ما محل فرود رحمت الهی هستیم. خدا خلقت و آفرینش را با ما آغاز کرد و با ما به پایان خواهد برد. **وَ يَزِيدُ رَجُلًا فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ**: اما یزید کیست؟ یزید یک مرد شرابخوار آدمکش فاسقی است که فسقش را هم علنی انجام می دهد و هیچ ابایی هم ندارد. **وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ**: و مثل من حسینی (که از اهل بیت نبوتیم) با مثل یزیدی (که این فرد شرابخوار آدمکش فاسق است) بیعت نخواهد کرد. **وَ لَكِنْ نُصِيحُ وَ نُصِيحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ إِنَّا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ**^{۳۲} و لکن تو که می خواهی در این تاریکی و خلوت امشب از من بیعت بگیری به چه دردت می خورد؟ تو که می دانی من قلباً یزید را قبول ندارم. تو می خواهی از من بیعت بگیری که به مردم بگویی حسین بیعت کرد، پس شما هم بیایید و بیعت کنید. پس در این تاریکی و خلوت، بیعت مردم بگویی حسین بیعت کرد، پس شما هم بیایید و بیعت کنید. پس در این تاریکی و خلوت، بیعت

۳۲. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۴؛ ابن فهدحلی، مثير الاحزان، ص ۲۴؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۶۷ و سیدبن طاووس،

لهوف، ص ۲۲.

من به درد تو نمی خورد. فردا صبح مردم را دعوت کن و جلوی مردم از من بیعت بخواه. آن وقت خواهیم دید که من چه می کنم و آنجا معلوم می شود که کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم. وقتی حضرت این صحبت ها را با صدای بلند گفتند، تعدادی از بنی هاشم که بیرون در بودند به داخل آمدند؛ چون ولید بن عتبه می خواست همان جا امام حسین علیه السلام را از پا در آورد؛ چرا که دستور یزید بود که اگر بیعت نکرد سرش را ببر و برای من بفرست؛ اما ترسید. حضرت بیرون آمدند. مروان بن حکم به ولید بن عتبه گفت دیگر دستت به حسین نمی رسد. باید همین جا کار را تمام می کردی. فردای آن روز هم مروان حکم امام حسین علیه السلام را دید و به حضرت پیشنهاد بیعت داد و گفت بیا بیعت کن و مسأله را حل کن. برای خودت هم مشکل درست نکن. بگذار حکومت هم شکل گیرد و تثبیت شود و با این حرف ها امام را نصیحت کرد. حضرت در پاسخ او فرمودند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**: کلمه ای استرجاع بر زبان جاری کردند. این کلمه ای است که وقتی مصیبتی بر کسی وارد می شود، بر زبان جاری می کند. قرآن می گوید: **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^{۳۳} این جمله نشان می دهد که با حکومت یزید فاسق و بی دین، مصیبتی بر جهان اسلام وارد شده است. **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ**: فاتحه ای اسلام را باید خواند؛ وقتی که این امت به فرمانروایی و راهبری مثل یزید مبتلا می شود. **وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي فَابْقُرُوا بَطْنَهُ**: فرمودند: از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند خلافت بر آل ابی سفیان حرام است و هنگامی که معاویه را بر منبر من رسول خدا دیدید، حمله کنید و شکمش را پاره کنید. بعد حضرت فرمودند: **وَ قَدْ رَأَى أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنبَرِ فَلَمْ يُبْقُرُوا فَابْتَلَاهُمُ اللَّهُ**

۳۳. سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

بِزَيْدِ الْفَاسِقِ:^{۳۴} مردم مدینه معاویه را روی منبر پیغمبر خدا ﷺ دیدند؛ اما شکمش را ندریدند و در پاسخ آن، خداوند به حکومت یزیدِ فاسق بی‌دین مبتلایشان کرد. یعنی حرکت و اهداف حرکت امام حسین علیه السلام از همان اوّل حرکتِ حضرت روشن است.

یکی از برادران ناتنی امام حسین علیه السلام که اسمش اَطْرَف است، خدمت امام حسین علیه السلام می‌رسد تا حضرت را از حرکت از مدینه منصرف کند. و نقل می‌کند که من از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام، از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که شما کشته خواهید شد؛ به شهادت می‌رسید. یا اباعبدالله! نروید و این کار را نکنید! امام حسین علیه السلام به اَطْرَف می‌گویند: گمان می‌کنی من این حرف‌ها را نمی‌دانم که تو به من می‌گویی؟ یعنی من این سخن رسول خدا ﷺ را نشنیده‌ام؟ **حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي:** پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب رسول خدا ﷺ بر من حدیث کردند و خبر دادند که هم خود امیرالمؤمنین علیه السلام کشته و شهید خواهند شد و هم من حسین. **وَ أَنَّ تُرَيْتَهُ تَكُونُ بِالْقُرْبِ مِنْ تُرَيْتِي:** و اینکه مدفن امیرالمؤمنین علیه السلام فاصله‌ی زیادی با مدفن من حسین نخواهد داشت. (در یک سرزمین خواهیم بود؛ او در نجف من در کربلا) **أَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمُهُ؟** آیا گمان می‌کنی تو از چیزی خبر داری و می‌دانی که من حسین نمی‌دانم؟ بعد فرمودند: **وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيَ الدِّيَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا:** به خدا سوگند! ابدأً تن به خواری نخواهم داد؛ تن به ذلت نمی‌دهم. **وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاها شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ وَ لَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدًا إِذَاها فِي ذُرِّيَّتِها:**^{۳۵} به خدا سوگند هر آینه فاطمه علیها السلام پدرشان رسول خدا ﷺ را ملاقات خواهد کرد؛ در حالی که شاکی است و نزد رسول خدا ﷺ از آزار و اذیت‌هایی که ذریّه‌ی او از دست امت اسلامی متحمل شدند، شکایت می‌برد. و محال است احدی از کسانی که

۳۴. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۶۸؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۵؛ ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۱۷؛ مقرّم، مقتل، ص ۱۳۲ و سیدبن طاووس، لهوف، ص ۲۴. با اندکی تفاوت در عبارات.

۳۵. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۲۷؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۶، ج ۹، ص ۹۳۹ و مقرّم، مقتل، ص ۱۳۳.

فاطمه علیها السلام را با آزردن ذریه و فرزندانش آزرده، وارد بهشت شوند. این سخنان نشان می‌دهد امام حسین علیه السلام خوب خبر دارند که شهید خواهند شد و دلیل پایداریشان هم این است که من تن به خواری نمی‌دهم. **لَا أُعْطِي الدَّيْنَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا**: ابدأ حسین کسی نیست که تن به خواری دهد.

ام‌سلمه که می‌دانید از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است و زن بسیار شایسته‌ای است. شاید بعد از خدیجه علیها السلام جزو شایسته‌ترین زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. وقتی ام‌سلمه خبردار می‌شود که امام حسین علیه السلام می‌خواهند مدینه را ترک کنند، خدمت اباعبدالله علیه السلام می‌آید و خواهش می‌کند که با خروجتان از مدینه مرا محزون نکنید. من از جدتان، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: فرزندم حسین، در سرزمینی به نام کربلا به شهادت خواهد رسید. امام حسین علیه السلام پاسخی به ام‌سلمه دادند، که در دو روایت نقل شده؛ حضرت می‌فرمایند: **يَا أُمَّاهُ وَ أَنَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ ذَلِكَ**: (بینید امام معصوم دارد قسم جلاله می‌خورد!) ای مادر (چون به ام‌سلمه مادر می‌گفتند) به خدا سوگند من هم این حرفی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند می‌دانم! می‌دانم که در کربلا شهید می‌شوم. **وَ إِنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ**: و می‌دانم که ناگزیر به شهادت خواهم رسید و کشته خواهم شد. و هیچ گزیری و گریزی از این شهادت برای من وجود ندارد. **وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ وَ أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي**: سوگند به خدا که من آن روزی را که در آن کشته خواهم شد خبر دارم و کسی که مرا خواهد کشت، می‌شناسم. **وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا**: و آن بقعه‌ای را که در آن دفن خواهم شد می‌شناسم. **وَ إِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي وَ شِيعَتِي**: و من تمام آن کسانی که از اهل‌بیتم و خویشاوندان و شیعیانم، در این نهضت به شهادت می‌رسند، می‌شناسم. **وَ إِنْ أَرَدْتُ يَا أُمَّاهُ أُرِيكَ حُفْرَتِي وَ مَضْجَعِي**: و اگر بخوایم می‌توانم همین الآن محلّ کشته شدن و محلّ دفن شدنم را از همین جا نشانت دهم. **يَا أُمَّاهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظَلْمًا وَ غَدَوَانًا وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَ زَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ وَ**

أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَ هُمْ يَسْتَعِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَ لَا مُعِينًا: ^{۳۶} ای مادر! مشیت خدای عزّ و جلّ به این تعلق گرفته که مرا در حالی ببیند که کشته شدم و ظالمانه و ستمگرانه ذبح شدم و سرم را بریده و جدا کرده‌اند. و مشیت خدا به این تعلق گرفته که حرم من، خاندان و همسران مرا پراکنده و اسیر، و اطفال و کودکانم را هم ذبح شده، ستم‌دیده، اسیر و در بند ببیند. و آنها استغاثه می‌کنند؛ اما هیچ کس را نمی‌یابند که به آنها یاری کمک و کند.

این سخنان حضرت هم به این روشنی است؛ هنوز ایشان در مدینه‌اند. پس چطور آن آقا می‌گوید امام حسین علیه السلام از کشته شدنشان خبر نداشتند و اگر خبر داشتند و می‌رفتند، خویش را به هلاکت انداخته بودند و از عدالت عزل می‌شدند و صلاحیت امام جماعت را هم نداشتند؛ چه رسد به اینکه بخواهند امام امت باشند! چگونه اینها را انکار می‌کنند؟! اینها را که ما امروز ننوشتیم؛ اینها در قدیمی‌ترین مقاتل و کتاب‌های تاریخی شیعه ثبت شده و بسیاری از آنها را اهل سنت هم در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

تا اینجا سه شاهد آوردم؛ منتها حدود سی و چهار شاهد دیگر هم دارم مبنی بر اینکه امام حسین علیه السلام می‌دانستند شهید می‌شوند و با عزم شهادت حرکت کردند و نهضت اباعبدالله علیه السلام، نهضت است؛ یک حرکت انفعالی نیست. کوفیان حضرت را گول نزدند که حضرت فریب بخورند و بعد جایی گیر بیفتند و ناخواسته کشته شوند. حضرت دانسته برای یک هدف بسیار عظیم الهی در قالب یک نهضت و قیام بزرگ انقلابی، به میدان مبارزه‌ی با حکومت ضدّ دین، حکومت ضدّ اسلام و ضدّ قرآن، حکومت فاسد و ستمگر اموی می‌روند و این به هیچ وجه به هلاکت انداختن خود نیست. دیدید طرح ترور حضرت را در استانداری مدینه تهیه کرده بودند؛ اما امام حسین علیه السلام با تدارکی که دیدند، آنجا جان سالم به در

۳۶. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۴، ج ۱۷، ص ۹۶۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱ و جزائری، ریاض الابرار، ج

بردند. در مرحله‌ی دوم، طرح ترور حضرت در فاصله‌ی راه مدینه تا مکه بود. عبدالله بن زبیر، همان موجود کثیف و مشؤومی که او هم با یزید بیعت نکرد، وقتی دید اوضاع خطرناک است، همان شب از بیراهه از مدینه خارج شد و خودش را به مکه رساند. اما امام حسین علیه السلام شب فرار نکردند. ماندند و صبح روز بعد که هوا روشن شد، آشکارا از شاهراه اصلی مدینه به مکه حرکت کردند. این حرکت حضرت بیست و هشتم ماه رجب بود. ثواب عمره‌ی رجبیه خیلی زیاد است. لذا در ماه رجب، آمد و شد از مدینه به مکه برای عمره بسیار فراوان است. امام حسین علیه السلام از این شاهراه که جمعیت فراوانی می‌آیند و می‌روند، عبور کردند. حتی افراد خیرخواه امام حسین علیه السلام آمدند و با اصرار گفتند یا اباعبدالله! در این جاده چشم‌های مأموران و جاسوسان حکومت اموی شما را می‌بینند و از پا در می‌آورند. شما هم مانند عبدالله بن زبیر به بیراهه بزنید و از جاده‌های کوهستانی خود را به مکه برسانید. در حالی که این طرح، طرح حکومت بنی‌امیه بود. یک گروه ترور تشکیل داده بود که وقتی امام حسین علیه السلام از جاده منحرف می‌شوند و در کوه و درّه و بیراهه و بیابان می‌آیند، آنجا حضرت را بکشند؛ بعد هم بگویند یک عده دزد و غارتگر آمدند و قافله‌ی امام حسین علیه السلام را تاراج کردند و تعدادی را هم کشتند. بعد هم حکومت یزید اطلاعاتیه بدهد که ما کشتن امام حسین علیه السلام را محکوم می‌کنیم و اعلام می‌کنیم که دستگاه‌های امنیتی ما به‌صورت جدی این قضیه را دنبال خواهند کرد و مسؤولین این جنایت را تعقیب خواهند کرد. یعنی حکومت، مسؤولیت کشتن امام حسین علیه السلام را از گردن خود برداشته و خودش را هم از دست امام حسین علیه السلام خلاص کرده است. حتی عبدالله بن جعفر که شوهر زینب کبری علیه السلام و پسر جعفر طیار است، خیرخواه است، اما تحت تأثیر حرف‌هایی از این دست که ممکن است امام حسین علیه السلام را در جاده‌ی اصلی بکشند، از حضرت می‌خواهد که از شاهراه اصلی نروند. این حرف‌ها را چه کسانی می‌زدند؟ همان مأموران نفوذی یزید و ولید بن عتبه. و حضرت فرمودند: لا و

اللَّهِ لَا أْفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ: ^{۳۷} به خدا سوگند جاده‌ی اصلی را ترک نخواهم کرد؛ تا هرچه خداوند مقدر کرده، جاری شود. و این‌گونه امام حسین علیه السلام طرح ترور در بین راه را هم خنثی کردند. چون طرح ترورهای این‌گونه در دستگاه حکومت خلفا سابقه داشت. نمونه‌اش جریان سعدبن‌عباده است. سعدبن‌عباده رئیس قبیله‌ی خَزْرَج بود که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل مدینه می‌خواستند او را خلیفه کنند؛ که بعد خبر به عمر رسید و دست ابوبکر را گرفت و به سقیفه آورد و با آن بازیگری که راه انداختند، ابوبکر را خلیفه کردند. سعد تا آخر عمرش با ابوبکر بیعت نکرد و اینها دیدند سعد یک عنصر مزاحم است؛ در یکی از سفرهای سعدبن‌عباده، بین راه زدند و او را کشتند و آن کسانی هم که مأمور قتل بودند فرار کردند. بعد هم حکومت شایع کرد که جنی‌ها رفتند و سعدبن‌عباده را کشتند. لذا الان هم به کتاب‌های سنّی‌ها مراجعه کنید، سعدبن‌عباده را قتیل‌الجنّ می‌گویند. می‌گویند او کسی است که جن‌ها او را کشتند. ^{۳۸} در مورد امام حسین علیه السلام هم می‌توانستند این را بگویند؛ بگویند جن‌ها امام حسین علیه السلام را کشتند. گاهی اوقات، دستگاه خلافت می‌آمد و افرادی را که مزاحم بودند، می‌رُبود، با مأمورهای مخفی خودش شبانه می‌آمد و آنها را می‌دزدید و می‌برد و سر به نیست می‌کرد. اینها به صلیب‌الجنّ معروفند؛ یعنی کسانی که جن‌ها آنها را رُبوده و از بین برده است. اینها واقعیّت دارد؛ یعنی می‌خواهم بگویم دستگاه خلافت، حکومت ترور بود. ولذا اینها کاملاً برای امام حسین علیه السلام بین راه برنامه داشتند. و بعد هم که حضرت به مکه رفتند، صبر کردند تا ایام به

۳۷. ابومخنف، وقعة الطّف، ص ۸۷؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۹: فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ: لَوْ تَنَكَّبْتَ عَنِ الطَّرِيقِ كَمَا فَعَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ كَيْلًا يَلْحَقُكَ الطَّلَبُ فَقَالَ علیه السلام: لَا وَاللَّهِ لَا أْفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۷۴؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۰ و ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۲۱: فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّهِ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَوْ عَدَلْنَا عَنِ الطَّرِيقِ وَ سَلَكْنَا غَيْرَ الْجَادَةِ كَمَا فَعَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ... .

۳۸. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۱۱؛ عاملی‌نباطی، صراط‌المستقیم، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۷۰؛ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۸۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۹۴.

شلوغ‌ترین روزهای مکه رسید. یوم‌الترویة، روز هشتم ماه ذی‌الحجّه، روزی است که اگر کسی در آن روز به مکه نرسد و عمره‌ی تمتّعش را به‌جا نیاورد، دیگر نمی‌تواند حجّ انجام دهد. لذا تمام کسانی که آن سال قصد حجّ دارند، حتماً روز هشتم ماه ذی‌الحجّه به مکه رسیده‌اند. پس پرازدحام‌ترین روز مکه، روز هشتم ذی‌الحجّه است. یزید، عمروبن‌سعید را به‌همراه حدود سیصد نفر تروریست فرستاد، در حالی که شمشیرهای آبداده‌ی با زهر زیر جامه‌های احرامشان بود و قصد داشتند در بین ازدحام جمعیت حضرت را بکشند. و فکر کنید در آن جمعیت انبوه و عظیم، چگونه می‌شود فهمید قاتل چه کسی بوده است؟ خنجری از زیر یک جامه‌ی احرام بیرون آمده و به بدن امام حسین علیه‌السلام فرو رفته و بعد هم مخفی شده و تمام. لذا امام حسین علیه‌السلام با بیرون آمدن از مکه طرح ترور آنها را برای سومین بار خنثی می‌کنند.

حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام درست در همین روزها، روز ترویة، مکه را ترک می‌کنند. و وقتی هم که توسط عبدالله‌بن‌زبیر یا دیگران مورد سؤال قرار می‌گیرند که چرا این موقع مکه را ترک می‌کنید، حضرت تأکید می‌کنند که طرح ترور من ریخته شده و شمشیرهای آخته‌ای زیر جامه‌های احرام مخفی است و من نمی‌خواهم حرمت خانه‌ی خدا بشکنند. روایتی از قول پدر بزرگوارشان نقل می‌کنند که قوچی را در کعبه می‌کشند و حرمت کعبه شکسته می‌شود و بعد حضرت می‌فرمایند من نمی‌خواهم او باشم و در نتیجه مکه را ترک خواهم کرد. عبدالله‌بن‌زبیر، نزد حضرت آمد و با نفاق گفت: از مکه بیرون نروید و همین‌جا بمانید. بالاخره شما همین‌جا طرفدارانی دارید، من هم قول می‌دهم خودم با شما بیعت کنم و حکومتی شکل گیرد. وقتی بیرون رفت حضرت فرمودند: او به ظاهر به من می‌گفت بمانید؛ ولی ته دلش از خدا می‌خواست که من مکه را ترک کنم که میدان برای او باز باشد. علی‌ای‌حال آنجا به عبدالله‌بن‌زبیر فرمودند: **إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بِمَكَّةَ كَبْشًا بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُهَا، فَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْكَبْشَ وَ لَئِنْ أَقْتُلُ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَقْتُلُ فِيهَا وَ لَئِنْ أَقْتُلُ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرَيْنِ أَحَبُّ**

إِلَىٰ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَذِهِ الْهُوَامِ يَسْتَخْرِجُونِي حَتَّىٰ يَقْضُوا بِي حَاجَتَهُمْ، وَ اللَّهُ لَيَعْتَدُنَّ عَلَيَّ كَمَا أَعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ: ^{۳۹} پدرم بر من حدیث کرد که در مکه قوچی را می‌کشند که حرمت مکه با او می‌شکند؛ من دوست ندارم که آن قوچ باشم. اگر یک وجب بیرون مکه کشته شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه داخل مکه کشته شوم؛ و اگر دو وجب بیرون مکه کشته شوم برایم محبوب‌تر است از اینکه در یک وجب مکه کشته شوم. (یعنی کاملاً تأکید بر اینکه اینها می‌خواهند مرا در مکه بکشند.) و سوگند به خدا، اگر در لانه‌ی حیوانی مخفی شوم، آنها مرا از آن بیرون خواهند کشید و خواسته‌ی خود را عملی خواهند کرد. (یعنی نمی‌شود در مکه بمانم و کشته نشوم.) به خدا اینها همان‌طور که یهودیان در مورد روز شنبه تجاوز کردند، (که کار کردن در روز شنبه برایشان حرام بود ولی ماهیگیری کردند و قرآن هم اشاره کرده است)، در مورد من هم تجاوز خواهند کرد و مرا در مکه خواهند کشت.

بعد حضرت فرمودند: يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ! لَأَنْ أُدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ: ^{۴۰} ای پسر زبیر اگر من در شاطیء الفرات (یعنی سرزمین کربلا) دفن شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از اینکه مرا در آستانه‌ی کعبه دفن کنند. (خیلی جالب است که حضرت از همین جا می‌گویند که محل کشته شدن من کجاست.) وقتی ابن‌زبیر بیرون رفت حضرت فرمودند: إِنَّ هَذَا يَقُولُ لِي كُنْ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ، وَ لَأَنْ أُقْتَلَ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْحَرَمِ بَاعٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ شِيرٌ، وَ لَأَنْ أُقْتَلَ بِالطَّفِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ بِالْحَرَمِ: ^{۴۱} ابن‌زبیر به من می‌گوید مانند یکی از کبوترهای حرم شو و در مکه بمان، در

۳۹. مقرّم، مقتل، ص ۱۶۹؛ موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، صص ۶۸، ۷۲ و ابو مخنف، وقعة الطف، ص ۱۵۲. با اندکی تفاوت در عبارات.

۴۰. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۷۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۶ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۶۹.

۴۱. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۵ و موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۶۸.

حالی که اگر من به اندازه‌ی یک ذراع بیرون حرم کشته شوم برایم محبوب‌تر است از اینکه در فاصله‌ی یک وجبی مکه کشته شوم. و اگر در سرزمین طَفَّ به شهادت برسم، (باز اشاره به سرزمین کربلاست)، برای من دوست‌داشتنی‌تر از این است که در حرم به شهادت برسم.

بعد امام حسین علیه السلام فرمودند: **إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ النَّاسَ لَا يَغْدِلُونَهُ بِي، فَوَدَّ أَنِّي خَرَجْتُ حَتَّى يَخْلُؤَا لَهُ؛**^{۴۲} برای ابن‌زبیر هیچ چیز این دنیا دوست‌داشتنی‌تر از این نیست که من از مکه بیرون بروم، از سرزمین حجاز هم بیرون بروم. چون می‌داند که هیچ‌کسی از مردم او را هم‌سطح من نمی‌داند و در نتیجه تا من هستم کسی با او به‌عنوان خلیفه بیعت نخواهد کرد و لذا دوست می‌دارد که من هرچه زودتر از مکه بیرون روم تا زمینه برای او و برای حکومت او خالی شود؛ ولی به ظاهر و منافقانه به من می‌گوید از رفتن از مکه منصرف شو. به ماجرای عبدالله بن‌زبیر اشاره کرده‌ام که چه آدم خبیثی است و اینجا منافقانه آمده و به حضرت پیشنهاد می‌کند نروید؛ ولی حضرت مصرانه از مکه خارج می‌شوند.

این مطلب هم که برخی می‌گویند حضرت عزم نیت حج را به عمره تبدیل کردند، حرف بی‌پایه‌ای است. امام حسین علیه السلام از روز اول قصد حج نکرده بودند؛ بلکه یک عمره‌ی مفرده به‌جا آوردند و بدون قصد حج در مکه ماندند و در روز هشتم ذی‌الحجه هم از مکه خارج شدند بدون اینکه هیچ مشکلی داشته باشند. حضرت عزم حج نکرده بودند؛ عمره‌ی تمتع نکرده بودند که بعد از آن بخواهند حج تمتع به‌جا آورند. حضرت عمره‌ی مفرده را در همان روزهای اول ماه شعبان به‌جا آوردند و در شهر مکه ماندند. چون بیست‌وهشتم رجب به‌سمت مکه حرکت کردند و در سوم شعبان به مکه رسیدند. تغییر عزم و تغییر نیت در کار نبود که بخواهند نیت حج را به نیت عمره تبدیل کنند. عوام این حرف‌ها را

۴۲. مقرر، مقتل، ص ۱۶۹ و موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۷۲.

می‌گویند که حرف درستی نیست. علی‌ای‌حال حضرت از مکه بیرون می‌آیند تا در واقع از سومین طرح ترور حکومت یزید هم رها شوند. چون یزید می‌خواهد طوری خون امام حسین علیه السلام را بریزد که هم از دست امام حسین علیه السلام رها شود و هم مسؤولیت خون حضرت به گردن حکومت او نیفتد. حضرت را در همان شلوغی حجّ بکشند و قاتلان فرار کنند و ناشناخته بمانند. بعد هم حکومت یک بیانیه بدهد و قتل امام حسین علیه السلام را محکوم کند و بگوید دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی ما مأموریت دارند که اینها را پیدا کنند تا به اشدّ مجازات برسانیم و این‌گونه مسؤولیت قتل امام حسین علیه السلام هم از گردن حکومت برداشته شود.

این را عرض می‌کردیم که روند حوادث کاملاً آن بحث‌ها و شبهه‌ها را نفی می‌کند. هم علم امام حسین علیه السلام را به شهادتشان کاملاً روشن می‌کند و هم اینکه حضرت به خاطر نامه‌های کوفیان و امثال اینها حرکت نکردند؛ چون نامه‌های کوفیان در مکه به امام حسین علیه السلام می‌رسد؛ در حالی که امام حسین علیه السلام همان‌طور که نقل کردیم، از دو سال قبل از مرگ معاویه حرکتشان را شروع کردند و اهدافشان را تبیین نمودند و در خود مدینه رسماً فرمودند: **مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ**؛ مثل منی با یزید شرابخوار آدمکش که فسق علنی دارد، قطعاً بیعت نخواهد کرد. حضرت کاملاً می‌فرمایند که من برای چه حرکت می‌کنم.

یکی دیگر از کسانی که در مدینه بعد از مطلع شدن از قصد امام حسین علیه السلام تلاش کرد تا حضرت را منصرف کند، برادر دیگر امام حسین علیه السلام به نام محمد حنفیه است. محمد حنفیه هم آمد و با اصرار از حضرت خواست که از سفر مکه منصرف شوید. حال آن روح حماسی امام حسین علیه السلام را در این بیاناتشان ببینید؛ فرمودند: **يَا اَخِي لَوْ لَمْ يَكُنْ مَلْجَاً وَ لَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ، يَا اَخِي جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا فَقَدْ نَصَحْتَ وَ اَشْرْتَ بِالصَّوَابِ وَ اَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ اِلَى مَكَّةَ وَ قَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ اَنَا وَ اِخْوَتِي وَ بَنُو اَخِي وَ شِيعَتِي وَ اَمْرُهُمْ اَمْرِي وَ رَأْيُهُمْ رَأْيِي وَ اَمَّا اَنْتَ يَا اَخِي فَلَا عَلَيْكَ اَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا لَا تُخْفِي عَنِّي**

شَيْئاً مِنْ أُمُورِهِمْ: ۴۳ برادر من! به خدا سوگند اگر در همه‌ی دنیا هیچ پناهگاه و نقطه‌ی امنی برای من حسین وجود نداشته باشد باز هم با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. (تو به من می‌گویی این سفر خطرناک است و مردم چنین و چنانند!) ای برادر! خدا به تو جزای خیر دهد. در مورد من خیرخواهی کردی و به چیزی هم اشاره کردی که درست است؛ (اینکه کوفیان وفا ندارند، خیانت می‌کنند، تو را به کشتن می‌دهند، همه‌ی این حرف‌های درست است.) ولی من تصمیم خود را گرفته‌ام و می‌خواهم از مدینه به سمت مکه حرکت کنم و خودم را برای این کار آماده کرده‌ام؛ و همین‌طور برادرانم و برادرزاده‌هایم و شیعیانم؛ امر آنها امر من است و رأی آنها رأی من است و صد درصد تابع منند.

سپس امام به او می‌فرمایند و اما تو، مانعی ندارد که همچنان در مدینه مقیم باشی و عامل اطلاعاتی و چشم من در مدینه باشی تا هیچ خبری از حکام مدینه از من مخفی نماند؛ اخبار را به من برسانی. محمد حنفیه برادر امام حسین علیه السلام و خیرخواه امام است. در مورد او نقل‌های متعددی هست. بنا به برخی شواهد تاریخی، بعضی‌ها گفته‌اند که دست‌های محمد حنفیه فلج بود و امکان جنگیدن نداشت؛ لذا همراه امام حسین علیه السلام نیامد.

به هر صورت اینجا هم هنوز نامه‌ای از کوفه نیامده و حضرت در مدینه‌اند که می‌خواهند حرکت کنند. کسانی که می‌گویند نامه‌های کوفیان سبب شد امام حسین علیه السلام حرکت کنند، به هیچ وجه صحیح نیست و واقعیت ندارد.

روز بیست‌وهشتم رجب که حضرت می‌خواهند از مدینه حرکت کنند، وصیت‌نامه‌ای را خطاب به محمد حنفیه می‌نویسند و به دست او می‌سپارند که کاملاً نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام برای چه امری به مکه رفتند؛ نه بحث فشار بیعت است و نه بحث نامه‌های کوفیان. عین عبارت را می‌خوانم.

۴۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، صص ۳۲۹؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۱؛ خوارزمی، مقتل، ص ۲۷۲ و ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۲۱. با اندکی تفاوت در عبارات هر منبع.

البته شنیده‌اید؛ ولی لازم است این مطالب بارها و بارها خوانده شود. چون گاهی اوقات که این بحث‌ها در ذهن‌ها کمرنگ می‌شود؛ آن‌طور تحلیل‌های غلط میدان پیدا می‌کند. وصیت‌نامه‌ای که حضرت می‌نویسند این است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَخِي وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ:^{۴۴} این وصیتی است که حسین بن علی به برادرش محمد بن حنفیه می‌کند. حسین شهادت می‌دهد که خدایی جز خدای واحد نیست. (پناه می‌بریم به خدا که دستگاه تبلیغاتی مخوف اموی، فضا را به کجا رسانده که امام حسین علیه السلام باید بگویند که من هم شهادت می‌دهم که خدایی وجود دارد و خدا یکی است. اینکه می‌بینید، امیرالمؤمنین علیه السلام را در محراب مسجد کوفه می‌کشند و خبر به شام می‌رسد و مردم می‌گویند: مگر علی هم نماز می‌خواند که حالا در محراب مسجد کشته شود؟! و برایشان جای تعجب است، این دستگاه تبلیغاتی مخوف اموی کار را به جایی رسانده که امام حسین علیه السلام برای اینکه بگویند من یک فرد شورشی نیستم، بی‌دین نیستم، کسی نیستم که بخواهد علیه حکومت اسلامی کودتا کند، ضد انقلاب نیستم، باید اینها را شهادت دهد).

۴۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۳۲۹-۳۳۰؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۲؛ خوارزمی، مقتل، ص ۲۷۳ و ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۲۱. با اندکی تفاوت در عبارات هر منبع.

و حسین شهادت می‌دهد که پیغمبر اسلام، عبد خدا و رسول خداست و از جانب خدا به حق آمده است. و حسین شهادت می‌دهد که بهشت حق است، دوزخ حق است و قیامت خواهد آمد و تردیدی در آن نیست. و حسین شهادت می‌دهد که خدا همه‌ی کسانی را که مرده‌اند و در قبرها هستند، روزی برمی‌انگیزاند. و من حسین نه از سر خودخواهی قیام کردم، (خروج یعنی قیام، به پا خواستن، نهضتی را بر پا کردن) و نه از سر خوش‌گذرانی، نه مفسد هستم و نه ستمگر؛ هیچ‌یک از اینها انگیزه‌ی خروج و نهضت من حسین نیست. من منحصراً برای ایجاد اصلاح در امتّ جدّم قیام کردم. (اینجا اصلاً صحبت از این نیست که می‌خواهند از من به زور برای حکومت یزید بیعت بگیرند یا اینکه کوفیان برای من نامه نوشتند و مرا برای حکومت خواستند؛ اصلاً این حرف‌ها نیست.) من اراده کردم و این تصمیم را دارم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم رسول خدا ﷺ و پدرم امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام حرکت کنم. هر کس مرا به قبول حق پذیرفت، خدا به قبول حق اولی است. اما هر کس مرا در این حرکت انکار و رد کرد، صبر می‌کنم و پایمردی به خرج می‌دهم و شکیبایی می‌ورزم تا خدا بین من و این قوم داوری کند و خدا بهترین حاکمان و داوران است. ای برادر من این وصیت من نزد توست و موفقیت من جز از جانب خدا نیست؛ بر او توکل می‌کنم و به سوی او رومی‌آورم.

بنابراین اینجا خوب معلوم است که هدف نهضت امام حسین علیّ علیه السلام از همان روز آغازین حرکت از مدینه کاملاً تبیین شده است؛ نهضت، نهضت امر به معروف و نهی از منکر است؛ نهضت مبارزه با ظلم است؛ نهضت اصلاح در امتّ اسلامی است.

بنابراین امام حسین علیّ علیه السلام در بیست‌وهشتم ماه رجب حرکت کردند و حدوداً سوم شعبان به مکه رسیدند؛ چون این سفر از همان جاده‌ی اصلی حدود پنج روز طول کشید. در بدو ورود به مکه، عبدالله بن عمر پسر همان عمر، خلیفه‌ی دوم آمد که او هم جزء کسانی بود که با یزید بیعت نکرد. ماجرای عبدالله بن عمر هم از آن ماجراهای عجیب و غریب است. او با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد؛

ولی وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام به خلافت رسیدند، با حضرت امیر علیه السلام بیعت نکرد؛ تا آخرین روز عمر امیرالمؤمنین علیه السلام هم با ایشان بیعت نکرد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند و بعد از چند ماه معاویه توانست حکومت را قبضه کند، عبدالله بن عمر با معاویه بیعت کرد. بعد از مرگ معاویه، عبدالله بن عمر با یزید بیعت نکرد. این در صورت ظاهر خیلی عجیب بود؛ چرا که با پدر بیعت کرده بود، اما با پسرش یزید، بیعت نکرد. در واقع مأموریت و نقشه‌ای داشت. هدف و مأموریت او از بیعت نکردن این بود که امام حسین علیه السلام را از نهضت و قیامش منصرف کند؛ بگوید من هم بیعت نکردم؛ منتها الان بیاید این‌طور رفتار کنیم و این کار را کنیم؛ حالا بیایم با حکومت بسازیم؛ درگیر نشویم؛ بیعت هم کنیم ایرادی ندارد. یعنی خودش را هم جبهه‌ی امام حسین علیه السلام نشان دهد و امام حسین علیه السلام را به پذیرش رسمیت حکومت یزید راضی کند. چنین نقشه‌ای داشت؛ ولی بعد از اینکه از امام حسین علیه السلام جواب منفی گرفت، به مدینه برگشت و در مدینه یک نامه به یزید نوشت و از حکومت او اعلام حمایت کرد. جالب این است که بعد از واقعه‌ی عاشورا، وقتی اسرا به مدینه برگشتند و خبر فجایعی را که در کربلا اتفاق افتاده بود نقل کردند، مردم مدینه علیه حکومت یزید برآشفتنند. در این موقعیت عبدالله بن عمر فامیل‌ها و هم‌قبیله‌ای‌های خودش را جمع می‌کند و برایشان سخنرانی می‌کند و آنها را به شدت از برآشفتن علیه یزید نهی می‌کند؛ اینکه پیمان‌شکنی با خلیفه چقدر گناه دارد و غضب خدا را پیش می‌آورد و شماها که با یزید بیعت کردید، نکنند به فکر شکستن پیمانتان با یزید بیفتید و بخواهید پیمانتان را به خاطر واقعه‌ی کربلا بشکنید!^{۴۵} اما بعدها که یزید به درک واصل می‌شود، معاویه بن یزید، در همان روزهای آغاز حکومتش بالای منبر رفت و گفت حق با امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ خدا جدّم معاویه را لعنت کند که حقّ او را غضب کرد. حق با امام حسین علیه السلام بود؛ خدا پدرم یزید را لعنت کند که امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند. بعد هم گفت که من همین‌جا استعفا می‌دهم و

۴۵. ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار، ص ۳۱۹؛ مظفرنجفی، دلائل الصدق، ج ۶، ص ۵۰۶.

حق با علی بن الحسین علیه السلام است.^{۴۶} اما او در فاصله‌ی کمی از این ماجرا مُرد و به احتمال بسیار قوی خود بنی امیه به خاطر این ضربه‌ای که به حکومت زد، به او سم دادند و او را کشتند. جالب اینجاست که بعد از اینکه عبدالملک مروان به حکومت می‌رسد، عبدالملک، حجاج بن یوسف را به مدینه می‌فرستد. حال ببینید چقدر عبرت آموز است! این عبدالله بن عمری که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد، شبانه به کاخ حجاج بن یوسف می‌آید و می‌گوید من آدمم با شما بیعت کنم. او می‌گوید آقا این چه وضعش است؟ خوب می‌گذاشتی صبح می‌آمدی! عبدالله می‌گوید: نه! من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**. هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد و با او بیعت نکند، به مرگ جاهلیت مرده است. من می‌ترسم شب بمیرم؛ فردای قیامت چگونه جواب خدا و پیغمبر خدا را بدهم؟! من آمده‌ام تا با شما بیعت کنم. حجاج بن یوسف همان‌طور که دراز کشیده بود پایش را از زیر لحاف بیرون می‌دهد و می‌گوید فعلاً حال ندارم دستم را بدهم ببوسی؛ پای مرا ببوس! او هم کف پای حجاج بن یوسف را می‌بوسد و با او بیعت می‌کند!^{۴۷} ببینید کسی که به امیرالمؤمنین علیه السلام سر نمی‌سپارد و به امام حسین علیه السلام یاری نمی‌رساند، چه ذلتی گریبان او را می‌گیرد!

۴۶. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۸ ص ۲۶۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۸؛ ری شهری، دانشنامه امام حسین علیه السلام، ج ۹، ص ۱۱۰ به نقل از حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، ص ۴۶۵۷ و حسینی حائری، ذخیرة الدارین، ص ۲۳۲ به نقل از ابن حجر، صواعق المحرقة، صص ۲۲۰-۲۲۴.

۴۷. با اندکی تفاوت در عبارات هر منبع: مفید، فصول المختاره، ص ۲۴۵؛ کراچی، التَّعَجُّبُ مِنْ اغْلَاظِ الْعَامَةِ، ص ۱۵۳؛ طبری آملی کبیر، مسترشد، ص ۱۷۷ و محدث قمی، سفینة البحار، ج ۶، ص ۷۵: **لَمَّا دَخَلَ الْحَجَّاجُ مَكَّةَ وَ صَلَّبَ ابْنَ الزُّبَيْرِ رَاحَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِلَيْهِ وَ قَالَ: مَدَّ يَدَكَ لِأَبَايَعَكَ لِعَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، فَأَخْرَجَ الْحَجَّاجُ رَجُلَهُ وَ قَالَ: خُذْ رِجْلِي فَإِنَّ يَدِي مَشْغُولَةٌ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي؟ قَالَ الْحَجَّاجُ: يَا أَحْمَقُ بَنِي عَدِيٍّ! مَا بَايَعْتَ مَعَ عَلِيٍّ وَ تَقُولُ الْيَوْمَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟! أَوْ مَا كَانَ عَلِيٌّ إِمَامَ زَمَانِكَ؟! وَ اللَّهُ مَا جُنْتُ إِلَيْ لِقَوْلِ النَّبِيِّ بَلْ جُنْتُ مَخَافَةَ تِلْكَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَلَّبَ عَلَيْهَا ابْنُ الزُّبَيْرِ.**

علی‌ای‌حال عبدالله بن عمر در بدو ورود امام حسین علیه السلام به مکه آمده و می‌خواهد حضرت را از مبارزه علیه دستگاه حکومت منصور کند. حضرت می‌فرمایند: **يا ابا عبد الرحمن أما علمت أن من هوان الدنيا على الله أن رأس يحيى بن زكريا أهدى إلى بغي من بغايا بني إسرائيل أما ما تعلم أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبياً ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون و يشترون كأن لم يصنعوا شيئاً فلم يعجل الله عليهم بل أمهلهم و أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز ذي انتقام أتق الله يا ابا عبد الرحمن و لا تدعن نصرتي:**^{۴۸} ای اباعبدالرحمان (کنیه‌ی او بوده) آیا نمی‌دانی یکی از نشانه‌های بارز پستی دنیا این است که سر یحیی پسر زکریا، پیغمبر خدا را بریدند و به یکی از زنان زناکار بنی‌اسرائیل هدیه دادند؟ آیا نمی‌دانی که بنی‌اسرائیل بین طلوع فجر و طلوع شمس هفتاد پیغمبر را سر می‌بردند و می‌کشتند (ببینید چه فاصله کوتاهی! حدود یک یا یک‌ونیم ساعت!) و بعد که آفتاب می‌زد، به بازارها می‌آمدند، در مغازه‌هایشان می‌نشستند و می‌خریدند و می‌فروختند؛ مثل اینکه اصلاً هیچ کاری نکردند. خدا با وجود این همه جنایتی که بنی‌اسرائیل کردند، در عقوبت آنها شتاب نکرد. به آنها مهلت داد تا هرچه در باطنشان هست بیرون بریزند. ولی بعد خدا به شدت از آنها انتقام کشید. بعد فرمودند ای عبدالله بن عمر! از خدا بترس و از حمایت من دست بردار و حمایت مرا رها نکن.

بعد از این ماجرا، محمد حنفیه از مدینه یک نامه به امام حسین علیه السلام می‌نویسد تا بلکه بتواند امام حسین علیه السلام را منصور کند. امام حسین علیه السلام پاسخ آن نامه را می‌دهند. نامه خیلی کوتاه است و خطاب به محمد حنفیه و همه‌ی بنی‌هاشم است که دور و بر محمد حنفیه هستند: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ**

۴۸. موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۰؛ سید بن طاووس، لهوف، صص ۳۱-۳۲؛ مرقم، مقتل، ص ۱۳۸ و جزائری، ریاض‌الابرار،

بِی لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ؛ وَ السَّلَامُ: ۴۹ به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر، از حسین فرزند علی به محمد فرزند علی (همان محمد حنفیه) و کسانی که از بنی‌هاشم همراه و اطراف او هستند. اما بعد، هر کس به من ملحق شود، شهید خواهد شد. اما بدانید هر کس هم تخلف کند و به من ملحق نشود، فکر نکند پیروز می‌شود. فکر نکنید با ملحق نشدن به من به عزتی دست پیدا می‌کنید.

این کسانی که می‌گویند امام حسین علیه السلام نمی‌دانستند شهید می‌شوند، این نامه در بدو ورود به مکه است. امام حسین علیه السلام از اوایل ماه شعبان تا حدود هشتم ماه ذی‌الحجه در مکه می‌مانند. در همان بدو ورود به مکه این نامه را می‌نویسند و می‌گویند هر کس به من ملحق شود شهید خواهد شد. پس حضرت می‌دانند که شهید می‌شوند.

ان شاء الله جلسه‌ی آینده این بحث را ادامه می‌دهیم و حوادث و وقایع عاشورا را مرور می‌کنیم. گمان می‌کنم مرور خوبی باشد و دوباره نظم جدیدی در ذهن ما ایجاد کند؛ نسبت به مسیری که حضرت در پیش گرفتند و در این نهضت بزرگی که به واقعه‌ی عاشورا منتهی شد. امیدواریم خدای متعال به برکت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب بزرگوارشان، معرفت آن حضرت را به ما عنایت کند و توفیق پیروی و راهروی در مسیر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را نصیب همه‌ی دوستان حضرت بفرماید. ان شاء الله.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ ۵۰

۴۹. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۷۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۷؛ موسوعه‌الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۷ و با اندکی تفاوت: سیدبن طاووس، لهوف، ص ۴۱ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۷۶.

۵۰. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.